

## قاعده‌ی مقابله‌ی متناقض با مقصود و کاربست‌های آن در فقه امامیه

علی حسینی فر<sup>۱</sup>

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۷/۶ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۱۲/۷)

### چکیده

مقابله یا معارضه‌ی متناقض با مقصود، عنوانی است که در تعلیل و تأیید برخی گزاره‌های شرعی، در فقه شیعه، مانند منع قاتل از بهره‌مندی از میراث مقتول، به کار رفته است. اهل سنت نیز، شتاب در تحقق امری، پیش از فرارسیدن زمان آن امر را، مستوجب معاقبه‌ی به جرمان دانسته‌اند. اگر چه، در قواعد فقه امامیه، سخن چندانی از این قاعده به میان نیامده و تنها برخی از ایشان، به تبع اهل سنت، درباره‌ی آن قلم زده‌اند؛ اما، گستره‌ی کارکردهای این قاعده‌ی فقهی و امکان بهره‌مندی از آن در مجازات‌های تعزیری، ضرورت واکاوی اصالت و صحت آن را روشن می‌کند. با تأمل در ادله و کاربردهای این قاعده در متون فقهی، قوام و استواری آن در شریعت متصور است و چنین به نظر می‌رسد که این قاعده، با شروطی، که از تحلیل و پالایش کاربست‌های فقهی آن به دست می‌آید، قابلیت تعمیم دارد. در این پژوهش، با بهره‌گیری از منابع اسنادی و به روش توصیفی - تحلیلی به اثبات اصالت و ساختارمندی این قاعده و تبیین مجرای آن در فقه شیعه پرداخته شده است.

واژگان کلیدی: مجازات تعزیری، معارضه‌ی متناقض، مقابله‌ی به نقیض، مقابله‌ی متناقض، نقیض مقصود

۱. مدرس سطوح عالی حوزه علمیه ایلام و دانشجوي دکتری دانشگاه ایلام (نویسنده مسئول)؛ رایانامه: hoseinifar@yahoo.com

## ۱. مقدمه

قواعد فقه از مهم‌ترین دانش‌هایی است که فقیه در مسیر استنباط احکام شرعی بدان نیازمند است. این دانش، همچون میزانی است برای سنجش مسائل مختلفی که بر فقیه عرضه می‌شود و شناخت احکام آن. روشن است که ضابطه‌مندی فقه در سهولت تفقه، انتظام مسائل و تمهید الزامات نظام‌سازی در این علم مؤثر است. از جمله‌ی قواعدی که در مواردی از این دانش به کار رفته است، قاعده‌ی مقابله‌ی متناقض با مقصود است. اگر چه، کم‌شماری کاربردهای فقهی این قاعده، همسان با گستردگی مفاد و مدلول آن نیست، اما بر کسی که در متون فقهی جست‌وجو نموده باشد، پوشیده نیست که مقابله یا معارضه‌ی متناقض با مقصود، در موارد مختلفی از فقه مذاهب پنج‌گانه‌ی اسلامی، به عنوان دلیل یا مؤید برخی از احکام شرعی به کار رفته است. عبارت «يُقَابِلُ لَهُ بِنَقِيضِ مَقْصُودِهِ» در کتب فقیهان امامی و عبارت «عُوقِبَ بِحَرْمَانِهِ» در کتب فقیهان اهل سنت، بیان‌گر نوعی مقابله و معارضه‌ی با کسانی است که در راه وصول به حقی از حقوق خویش، دستاویز غیرمشروع و باطلی را برگزیده‌اند. با وجود استفاده‌ی شماری از فقهای شیعه از این عنوان در استدلال بر برخی از فروعات فقهی یا تأیید دستاوردهای علمی خویش از کتاب و سنت، در دیگر منابع قواعد فقه امامی، بحثی از این قاعده صورت نگرفته است. برجسته‌سازی این مفهوم و توجه به فراوانی کارکردهای آن امری است که این پژوهش در صدد تحقق آن، در فقه امامیه است. ضرورت و اهمیت بررسی مستندات و مدلول این قاعده در منابع فقهی شیعه را می‌توان، با عنایت به کاربردهای متعدد و گوناگون آن در وضع و تعیین مجازات‌های تعزیری، ملاحظه نمود. در این پژوهش، به واکاوی ادله و مستندات فقهی این قاعده، کاربردهای آن در متون فقهی، بررسی جواز اجرای قاعده و امکان تسری آن به فروعات مختلف و تعریف، الزامات و شروط اجرای آن پرداخته شده، می‌توان گفت با نگاهی نوآورانه زوایای مختلف این موضوع بررسی و کاوش شده است. از سوی دیگر، از آن‌جا که اهل سنت، پیش‌تر و فراتر از شیعه، به اثبات این قاعده و تبیین قلمرو آن پرداخته‌اند و در کتب مختلف فقه و قواعد فقه به پردازش آن همت گماشته‌اند، بررسی ادله اثبات و مستندات این قاعده و قلمرو اجرای آن از دیدگاه ایشان، با هدف این پژوهش - که اثبات اصالت، احصای کاربردها و بررسی قلمرو قاعده‌ی مقابله‌ی متناقض با مقصود در فقه شیعه است - هم‌آوایی ندارد و سخن را به درازا خواهد کشاند؛ از این‌رو، سعی شده است به اجمال بدان اشاره شود.

عمده‌ی تلاش در این تحقیق، تنقیح قاعده با توجه به مبانی نظری فقه شیعه و دیدگاه‌های فقهای امامیه است.

## ۲. پیشینه‌ی پژوهش

شهید اول در کتاب القواعد و الفوائد [۲۶، ج ۱، ص ۲۸۰] و فاضل سیوری در کتاب ضد القواعد الفقهیه [۱۲، ص ۱۱۶]، ذیل عنوان «المُعَارَضَةُ بِتَنْقِيضِ الْمَقْصُودِ» و شیخ محمدحسین کاشف الغطاء در کتاب تحریر المجلة، ذیل عنوان «مَنْ اسْتَعْجَلَ الشَّيْءَ قَبْلَ أَوَانِهِ عُوِّقَ بِحِرْمَانِهِ» [۳۰، ج ۱، ص ۶۰] این گزاره را، به عنوان قاعده‌ای فقهی مطرح کرده، برای آن شواهدی از فقه امامیه و اهل سنت مطرح نموده‌اند. تعبیر از این قاعده و بحث پیرامون آن با عنوان «مَنْ اسْتَعْجَلَ الشَّيْءَ قَبْلَ أَوَانِهِ عُوِّقَ بِحِرْمَانِهِ» در کتب اهل سنت متداول است. [۱۳، ص ۲۸۳؛ ۱۵، ج ۴، ص ۵۴۰؛ ۵، ج ۱، ص ۱۱۰؛ ۳۸، ج ۶، ص ۲۰۴] شیخ محمدحسین کاشف الغطاء نیز در تحریر المجلة به پیروی از عبارت مجلة العدلیة - که تدریس آن در معاهد فقهی و حقوقی دولت عثمانی رایج بوده است و وی در این کتاب به تحریر، نقد و بررسی آن پرداخته است [۳۰، ج ۱، ص ۳] - مسائل پیرامون این قاعده را ذیل عنوان مزبور بیان نموده است. با تتبعی که در بانک‌های اطلاعاتی پایان‌نامه‌ها و مقالات علمی صورت گرفت، پیرامون این قاعده و تنقیح مجرای آن، پژوهشی یافت نشد. اگر چه اهل سنت، به تفصیل درباره‌ی اثبات و قلمرو این قاعده به بحث و بررسی پرداخته‌اند و زوایای مختلف آن را کاویده‌اند، اما در میان امامیه پیش از این پژوهشی جامع درباره‌ی این قاعده انجام نشده است و می‌توان ادعا کرد که این تحقیق، نخستین تلاش برای تنقیح مبانی و گستره‌ی اجرای این قاعده در فقه شیعه است.

## ۳. تعریف قاعده و گونه‌های مختلف تعبیر از آن

در تعریف قاعده، می‌توان گفت که معنای آن عبارت است از آن که اگر کسی برای دستیابی به حقی از حقوق خویش، شتاب ورزد و پیش از فرارسیدن زمان آن حق یا بدون پیمودن راهی که شارع برای رسیدن به آن حق تعیین نموده است، راهی غیرمشروع را به این منظور برگزیند، افزون بر عقاب اخروی سلوک آن راه غیرمشروع، از وصول به آن حق نیز محروم می‌گردد. این قاعده را می‌توان از جمله‌ی سیاست شرعی برشمرد که شارع آن را برای اصلاح انسان‌ها در سلوک فردی و به تبع آن، جلوگیری از

اختلال نظام اجتماعی و پرهیز از بروز هرج و مرج وضع نموده است. اگر چه اهل سنت تعابیر مختلفی را درباره‌ی این قاعده به کار برده‌اند، اما مشهورترین تعبیر در میان ایشان «مَنْ اسْتَعْجَلَ الشَّيْءَ قَبْلَ أَوَانِهِ عُوِقِبَ بِحِرْمَانِهِ» است. [۱۳، ص ۲۸۳؛ ۱۵، ج ۴، ص ۵۴۰؛ ۵، ج ۱، ص ۱۱۰؛ ۳۸، ج ۶، ص ۲۰۴] در قواعد فقه شیعه از این قاعده با تعبیر «المُعَارَضَةُ بِنَقِيضِ الْمَقْصُودِ» یاد شده است. [نک: ۲۶، ج ۱، ص ۲۸۰ و ۱۲، ص ۱۱۶] شاید بتوان در فقه اهل سنت این قاعده را از جمله‌ی قواعد منصوص و غیراصطیادی برشمرد، اما به دلیل عدم تصریح و تنصیح بر این قاعده در منابع فقهی شیعه، در فقه امامیه قاعده‌ای اصطیادی به نظر می‌رسد و سعی این پژوهش نیز معطوف بر روش اصطیاد این قاعده و دفع توهم قیاسی بودن آن است.

#### ۴. مقابله‌ی متناقض با مقصود، به مثابه سنتی الهی<sup>۱</sup>

شاید بتوان ادعا نمود که با تتبع در قرآن، می‌توان مقابله‌ی متناقض با مقصود را سنتی الهی و از ضوابط تکوینی هستی برشمرد. در کتاب الهی، به تصریح، درباره‌ی فروفتادن عواقب مکر و کردار سوء بر عاملان آن اشاره شده و از این راه، به پرهیز از چنین کردار و رفتاری سفارش شده است: «وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا (فاطر، ۴۳)؛ اما این نیرنگ‌ها تنها دامان صاحبانش را می‌گیرد؛ آیا آن‌ها چیزی جز سنت پیشینیان و [عذاب‌های دردناک آنان] را انتظار دارند؟! هرگز برای سنت خدا تبدیل نخواهی یافت، و هرگز برای سنت الهی تغییری نمی‌یابی!» به نظر می‌رسد، آیه‌ی مزبور، به دلیل تصریح به گرفتار شدن مرتکب مکر ناپسند، در گرداب عمل خویش، در صدر آیه و تأکید بر حتمیت تحقق و تخلف‌ناپذیری سنن الهی در ذیل آیه، می‌تواند بهترین شاهد معنایی بر فرهنگ شرعی مقابله‌ی متناقض با مقصود باشد. با توجه به آن‌که اتخاذ طریق باطل برای نیل به مقاصد - که ممکن است از سوی خود شخص پسندیده و میان‌بری برای رسیدن به اهداف تلقی شود - مصداقی از مصادیق مکر، حيله و نیرنگ است و برای توضیح بیشتر مضمون این آیه، دقت در مفهوم لغوی واژه‌های «حَیْقَ» - که مصدر حَاقَ

۱. ذیل این عنوان، سعی شده است که دلیلی قرآنی که تا کنون، در هیچ یک از مذاهب پنج‌گانه‌ی فقه اسلامی، بدان پرداخته نشده است، برجسته شود و روشنی دلالت آن بر این قاعده تبیین گردد. این دلیل و ابتدای قاعده بر آن را می‌توان بنیان و ریشه‌ی اصالت و استواری این قاعده در فقه امامیه و از روشن‌ترین نوآوری‌های پژوهش حاضر برشمرد.

يَحِيقُ است [۱، ج ۱، ص ۵۶۲] - و «مکر» لازم به نظر می‌رسد. عسکری فرق حَیْق و نزول را در این دانسته، که ماده‌ی نخست، تنها در نزول مکروه استعمال می‌شود، ولی واژه‌ی نزول در اعم از آن کاربرد دارد. [۲۶، ص ۳۰۱] این تفاوت معنایی، اشاره‌ای به انحصار معنای آیه در بیان کیفر و مجازات است. مصطفوی نیز در بیان ماهیت لغوی این ماده نوشته است: «[حَیْق] به معنای نزول همراه احاطه و استیلا است، نه مطلق نزول و احاطه و با این ویژگی در کلام خداوند به کار رفته است.» [۳۵، ج ۲، ص ۳۸۸] این ویژگی لغوی، تأکیدی بر اراده‌ی الهی برای ارجاع پیامدهای نیرنگ بر صاحبان آن است. ایشان، در تبیین معنای آیه، می‌نویسد: «احاطه و فرود پیامدهای نیرنگ منحصر به اهل آن است و عواقب سوء آن، دامن خودشان را می‌گیرد.» [۳۵، ج ۲، ص ۳۸۸] جوهری مکر را به حیله و نیرنگ شناسانده است. [۶، ج ۲، ص ۸۱۹] ملاحظه‌ی اشتغال مکر بر عنصر معنایی حیله و خدعه و ترادف آن، راه را برای توسعه‌ی معنای این مفهوم می‌گشاید. راغب اصفهانی در تعریف مکر چنین آورده است: «الْمَكْرُ صرف الغیر عمّا یقصد به حیله، و ذلک ضربان مکر محمود، و ذلک أن یتحرّی بذلک فعل جمیل، و علی ذلک قال: وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (آل عمران، ۵۴) و مذموم، و هو أن یتحرّی به فعل قبیح، قال تعالی: وَ لَا یَحِیْقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ (فاطر، ۴۳)؛ مکر عبارت است از برگرداندن دیگری از هدفش با کاربست نیرنگ. مکر بر دو نوع است، مکر پسندیده که در آن کاری نیکو دنبال می‌شود، مانند ... و مکر ناپسند که در آن فعلی قبیح پیگیری می‌شود، مانند ...» [۱۱، ص ۷۷۲] این تعریف نیز لزوم توجه به گستره‌ی معنایی مکر و دامنه‌ی صدق آن را روشن می‌کند. از سوی دیگر، مواجهه‌ی خداوند حکیم با ابلیس و طرد وی از درگاه الهی، روشن‌ترین نمونه‌ی دینی برای سنت الهی مجازات متناقض با مقصود است: «قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ، قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ (اعراف، ۱۲ و ۱۳)؛ [خداوند به او] فرمود در آن هنگام که به تو فرمان دادم، چه چیز تو را مانع شد که سجده کنی؟ گفت: من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل! گفت: از آن [مقام و مرتبه‌ات] فرود آی! تو حق نداری در آن [مقام و مرتبه] تکبر کنی! بیرون رو، که تو از افراد پست و کوچکی!» ابلیس می‌خواست از راه سرپیچی از فرمان الهی که راهی باطل است به پندار عظمت و شکوه خویش دست یابد، اما خداوند با نقض مقصودش، وی را خوار و ذلیل نمود. همچنین، با تأمل در آیه چهل و نهم سوره‌ی توبه می‌توان به این سنت الهی اذعان نمود و آن را از جمله‌ی ضوابط نانوشته خداوند بر هستی برشمرد: «وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَئِذْنَ لِي وَ

لا تَفْتِنِّي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (توبه، ۴۹)؛ بعضی از آنها می‌گویند به ما اجازه ده [تا در جهاد شرکت نکنیم]، و ما را به گناه نیفکن! آگاه باشید آن‌ها [هم‌اکنون] در گناه سقوط کرده‌اند؛ و جهنم، کافران را احاطه کرده است! برخی از منافقان، به بهانه‌ی این که همراهی پیامبر (ص) در جنگ‌ها، آن‌ها را در معرض فتن قرار خواهد داد، نزد او آمده و از حضور در نبرد اعتذار جستند. [نک: ۳۷، ج ۷، ص ۴۳۸] خداوند ایشان را فتنه‌زده خوانده است و آنان را افتاده‌ی در آن چه - به ظاهر - از آن کراهت داشتند شمرده است. در جای دیگری از قرآن، آدمی از تکبر و غرور و پیگیری مقاصدی از این راه بازداشته شده است: «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا (اسراء، ۳۷)؛ و روی زمین، با تکبر راه مرو! تو نمی‌توانی زمین را بشکافی، و طول قامتت هرگز به کوه‌ها نمی‌رسد!» سنت الهی آن است که متکبر در هدف خویش - که تفوق شأنی بر دیگران است - توفیقی نیابد و خداوند، به جلال و کبریای خویش، شکوه دروغین سالکان طریق باطل را در هم بشکند. این مفهوم از استعمال واژه‌ی «لَنْ» که کاربرد آن در کلام الهی بدون تقیید به زمان مفید تأیید است به دست می‌آید. [نک: ۱۸، ج ۸، ص ۲۴۲] در کلام برخی از مفسران شیعه، غرق شدن فرعون و سربازان او در رود نیل (اسراء، ۱۰۳)، معارضه‌ی با وی با نقیض مراد و مقصودش خوانده شده است. [۱۴، ص ۲۸۸؛ ۲۳، ج ۲، ص ۲۱۸] این تصریح می‌تواند مبین همین سنت الهی و بهره‌گیری از آن در فرهنگ شرعی باشد. با تأنی در این آیات از کتاب الهی و آیاتی دیگر (مانند: مریم، ۸۱ و ۸۲؛ نساء، ۱۱۵)، چنین به نظر می‌رسد که مقابله‌ی متناقض با مقصود به مثابه سنتی است که خداوند در نظام تکوین و تشریح خویش بدان نظر داشته، ملتزم به رعایت آن در نظم هستی بوده است. روایتی که از امام صادق (ع) نقل شده نیز تأیید می‌کند که رسم و سنت الهی اجرای امور از راه اسباب آن است: «عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَنَّهُ قَالَ أَيْبَى اللَّهِ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ؛ خداوند ابا دارد از آن که امری را محقق کند، مگر از راه اسباب آن.» [۳۰، ج ۱، ص ۴۴۸] این حدیث، تقابل پیش‌برد امور از راه باطل را با انسجام نهفته در هستی و مبعوضیت‌گزینش طریق باطل در راه وصول به اهداف را نشان می‌دهد.

##### ۵. مقابله‌ی متناقض با مقصود در سنت

با جست‌وجوی در منابع روایی شیعه نیز می‌توان مصادیقی از عنوان مقابله‌ی متناقض با مقصود را یافت و باورمندی به اصالت این قاعده را افزود. در روایتی از امام صادق (ع)

نقل شده است: «عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ عَنْ أَخِيهِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ إِنَّ الْمُتَكَبِّرِينَ يُجْعَلُونَ فِي صُورِ الدَّرِّ يَتَوَطَّوهُمْ النَّاسُ حَتَّى يَفْرَغَ اللَّهُ مِنَ الْحِسَابِ؛ ... متکبران در روز حساب، تا پایان محاسبه‌ی اعمال، در قالب صورت‌هایی کوچک و خوار قرار داده می‌شوند که مردم ایشان را پایمال کنند.» [۳۳، ج ۷۰، ص ۲۱۹] علامه مجلسی، پس از نقل این حدیث، این شیوه‌ی مواجهه‌ی با اهل تکبر را «مُعَامَلَةٌ مَعَهُمْ بِنَقِيضِ مَقْصُودِهِمْ» خوانده است. [۳۳، ج ۷۰، ص ۲۲۰] استفاده از این تعبیر، از سوی این محدث شیعی، مؤیدی است بر روایی آن در فرهنگ تشریحی. در باب ریا از کتاب کافی روایتی آمده است که در آن ابوبصیر از امام صادق (ع) چنین نقل می‌کند: «مَا مِنْ عَبْدٍ يُسِرُّ خَيْرًا إِلَّا لَمْ تَذْهَبِ الْآيَاتُ حَتَّى يُظْهَرَ اللَّهُ لَهُ خَيْرًا، وَمَا مِنْ عَبْدٍ يُسِرُّ شَرًّا إِلَّا لَمْ تَذْهَبِ الْآيَاتُ حَتَّى يُظْهَرَ اللَّهُ لَهُ شَرًّا؛ هیچ بنده‌ای نیست که خیری را کتمان کند، مگر آن‌که خداوند خیری را برای او اظهار نماید و هیچ بنده‌ای نیست که شری را پنهان دارد، مگر آن‌که خداوند شری را درباره او نمایان سازد.» [۳۱، ج ۳، ص ۷۲۳] مازندرانی، در شرح این روایت، آن را وعیدی بر ریا و اقدام سوئی که از ترس سرزنش مردم، از آن‌ها پنهان داشته شده، شمرده است که خداوند نقیض مقصود آن شخص را بر عملش مترتب نموده و سوء سیرت او را آشکار کرده است، تا مردمان او را مذمت و تحقیر کنند و به دشمنی با او برخیزند. [۳۲، ج ۹، ص ۲۷۸] علامه مجلسی نیز همین حکمت را در تبیین روایت مزبور ذکر کرده است. [۳۴، ج ۱۰، ص ۱۰۶] همچنین، در باب اطاعت مخلوق در معصیت خالق از کتاب کافی روایتی از سکونی نقل شده است که وی از امام صادق (ع) و ایشان از پیامبر اسلام (ص) نقل کرده است: «مَنْ طَلَبَ رِضَا النَّاسِ بِسَخَطِ اللَّهِ، جَعَلَ اللَّهُ حَامِدَهُ مِنْ النَّاسِ دَائِمًا؛ کسی که رضایت مردمان را در خشم خداوند بجوید، خداوند ستاینده‌ی او را سرزنش کننده‌اش قرار می‌دهد.» [۳۱، ج ۴، ص ۱۱۶] شارح کتاب کافی، یکی از حکمت‌های چنین مواجهه‌ی متناقض با مقصود دانسته است. [۳۱، ج ۱۰، ص ۲۸] همچنین، در روایت دیگری از امام علی (ع) یکی از شعبه‌های چهارگانه فسق، عتو و تکبر قرار داده شده است و در بیان پیامدهای آن چنین آمده است: «... وَمَنْ عَتَا عَنْ أَمْرِ اللَّهِ شَكًّا، وَمَنْ شَكَّ، تَعَالَى اللَّهُ عَلَيْهِ، فَأَذَلَّهُ بِسُلْطَانِهِ، وَصَغَّرَهُ بِجَلَالِهِ، كَمَا اغْتَرَّ بِرَبِّهِ الْكَرِيمِ، وَفَرَّطَ فِي أَمْرِهِ؛ کسی که در انجام امر الهی تکبر ورزد، دچار تردید می‌شود و کسی که به تردید مبتلا شود، خداوند بر وی استیلا می‌یابد، با سلطه خویش، او را خوار می‌کند و با کبریای خود کوچکش می‌شمارد، چنان‌که او نیز به

خدای بزرگ غرور یافته و در امر او سستی ورزیده است.» [۳۱، ج ۴، ص ۱۵۴] تعبیر «صَغْرَهُ بِجَلَالِهِ كَمَا اغْتَرَّ بِرَبِّهِ الْكَرِيمِ» روشن در این معنا است که خداوند در مقام مواجهه‌ی با خودسری و سرکشی وی - که او به عنوان راهی برای استعلایش به کار گرفته - اسباب خواری و ذلت او را فراهم می‌کند و به معارضه‌ی با وی از راه نقیض مقصودش می‌پردازد. [ر.ک: ۳۱، ج ۱۰، ص ۶۵] مجلسی نیز در شرح این روایت به مواجهه‌ی متناقض با مقصود اشاره نموده است. [۳۴، ج ۱۱، ص ۱۴۷] از روایات مزبور و توضیحات محدثان شیعه درباره‌ی مفاد و مدلول این روایات، دریافت حاصل از کتاب الهی در این زمینه تأیید می‌شود. اگر چه، این تعبیر به صراحت در کتاب و سنت استعمال نشده است، اما انطباق مفهومی و تصادق آن با آیات و روایات پیش‌گفته، صحت و اصالت قاعده‌ی مقابله‌ی متناقض با مقصود را می‌رساند.

#### ۶. کاربردهای فقهی مقابله‌ی متناقض با مقصود

بررسی متون فقهی نشان می‌دهد که این قاعده، در مواضع متعددی از این دانش به کار رفته و این گزاره، مستند و مستدل برخی از فروع فقهی قرار گرفته است. معدود بودن موارد اتکای به این قاعده در استدلال یا تأیید بر برخی مسائل شرعی، امکان استقصای آن موارد را فراهم می‌کند. می‌توان گفت کاربردهای مشهور این قاعده در فقه امامیه منحصر به این موارد هفت‌گانه است که پس از ذکر اجمالی آن به ذکر تفصیلی آن در کلمات فقیهان شیعه خواهیم پرداخت: الف) ابطال تدبیر ناشی از قتل مولا از سوی عبد مدبر؛ ب) سلب حق موصی‌له از مورد وصیت (موصی‌به) ناشی از قتل موصی از سوی موصی‌له؛ ج) سلب حق بهره‌مندی جنسی مولایی که مالک دو خواهر است از خواهر اول، ناشی از آمیزش وی با خواهر دوم؛ د) سلب میراث مورث مقتول از وارث قاتل؛ ه) اثبات میراث برای مطلقه به طلاق بائن در بیماری منتهی به مرگ شوهر؛ و) تحریم مؤبد ناشی از ازدواج با زنی که در ایام عده‌ی طلاق رجعی است یا زن شوهردار؛ ز) حلول دین ناشی از قتل مدین. فقهای امامیه، درباره برده‌ی مدبری<sup>۱</sup> که مولا و صاحب خویش را به قتل رسانده است، بطلان تدبیر را محتمل دانسته و درباره ثبوت این احتمال به حکمت مقابله‌ی متناقض با مقصود اشاره نموده است. [۳، ص ۲۳۰؛ ۱۰، ج ۳، ص ۵۶۹؛

۱. تدبیر عبارت است از تقیید عتق برده به وفات مالکش و عبد مدبر برده‌ای است که مولایش درباره او

صیغه «أنت حر دبر وفاتی» را القا کرده باشد. [نک: ۴، ج ۳، ص ۹]

۱۶، ج ۳، ص ۳۸۶] البته، صاحب جواهر این حکم را نپذیرفته و ضمن اعتراض به آن، می‌نویسد: «... و لکنه کما ترى لا ینطبق علی أصولنا، فالمتجه الانعتاق للأصل و تغلیب الحرية بعد منع القیاس، و الأولویة؛ چنان‌که می‌دانی این حکم مطابق با اصول شرعی مذهب ما نیست. بنابراین، آزادی عبد مدبر به استناد استصحاب تدبیر و حُسن و وجاهت آزادی بردگان نیکو است. ضمناً، تمسک به قیاس و اولویت نزد ما مردود است.» [۳۹، ج ۳۴، ص ۲۴۴] همچنین، قتل موصی از سوی موصی‌له در فقه امامیه مبطل وصیت قلمداد شده است و در تبیین آن به مقابله با قاتل از راه نقیض هدف و سد راه استعجال وی در رسیدن به اموال موصی استدلال شده است. [۹، ج ۶، ص ۳۷۷؛ ۲۹، ج ۲، ص ۲۱۳۰؛ ۱۰، ج ۴، ص ۶۴۱؛ ۲۴، ج ۱۰، ص ۷۴؛ ۳۰، ج ۱، ص ۶۰] در روایتی که علی بن ابی‌حمزه از امام کاظم (ع) نقل می‌کند حکم به حرمت آمیزش با کنیز، بر فرض آمیزش با خواهر وی شده است: «... سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ مَلَكَ أُخْتَيْنِ أَيْطُوهُمَا جَمِيعاً؟ قَالَ يَطَأُ إِحْدَاهُمَا، وَإِذَا وَطِئَ الثَّانِيَةَ حَرَمَتْ عَلَيْهِ الْأُولَى الَّتِي وَطِئَ حَتَّى تَمُوتَ الثَّانِيَةَ، أَوْ يُفَارِقَهَا؛ درباره مردی که مالک دو خواهر است و این‌که آیا می‌تواند با هر دو خواهر آمیزش کند، سؤال کردم. امام (ع) فرمود با یکی از ایشان آمیزش کند و اگر با دیگری نیز جماع نماید، خواهر نخست، تا زمان مرگ خواهر دوم، یا طلاق وی، بر او حرام می‌شود.» [۳۱، ج ۱۰، ص ۸۸۵] فقیهان امامی حکمت مقابله‌ی متناقض با مقصود را در تعلیل این حکم بیان نموده‌اند و سلب حق آمیزش با همسر اول را از مرد مستند به آن کرده‌اند. [۹، ج ۷، ص ۷۳؛ ۲۵، ج ۳، ص ۱۶۴؛ ۷، ج ۷، ص ۲۷۳] همچنین، ایشان، در بیان دلیل حکم مانعیت قتل عمد مورث از سوی وارث، نسبت به میراث، به این مناط و حکمت اشاره کرده‌اند و آن را دلیل سلب حق ارث وارث قاتل از میراث مورث مقتول دانسته‌اند. [۹، ج ۹، ص ۸۵؛ ۲۵، ج ۳، ص ۶۰۵؛ ۲۶، ج ۱، ص ۲۸۰؛ ۱۶، ج ۴، ص ۱۶۷؛ ۲۰، ج ۸، ص ۳۱؛ ۳، ج ۸، ص ۴۵۴] شیخ محمدحسین کاشف الغطاء، حرمان قاتل از میراث مقتول را، روشن‌ترین مثال برای این قاعده فقهی برشمرده است. [۳۰، ج ۱، ص ۶۰] از سوی دیگر، در بیان عدم منع قتل خطایی مورث، از سوی وارث، نسبت به میراث، انتفای لزوم مقابله‌ی متناقض با مقصود را، دلیل ارث بردن وی شمرده‌اند. [۲۵، ج ۳، ص ۶۰۸؛ ۹، ج ۹، ص ۸۵؛ ۷، ج ۴، ص ۳۵۰؛ ۲۰، ج ۸، ص ۳۵] فراتر از این، صاحب ریاض، این حکمت را حکمت باعث بر نفی ارث خوانده است و انتفای آن در قتل خطایی را دلیل ارث قاتل شمرده است. [۱۷، ج ۱۴، ص ۲۳۸] درباره زنی که از سوی شوهرش در بیماری منجر به

موت طلاق بائن داده شده است و لزوم بهره‌مندی او از میراث نیز این قاعده بیان شده است. [۲۶، ج ۱، ص ۲۸۱؛ ۱۲، ص ۱۱۶؛ ۳۰، ج ۱، ص ۶۰] همچنین، درباره زنی که در عده طلاق رجعی است و در ایام عده به ازدواج مردی درآمده است و حرمت ابدی آن زن بر آن مرد، به این قاعده اشاره شده است. [۲۶، ج ۱، ص ۲۸۲؛ ۱۲، ص ۱۱۶] روشن است که در صورت صحت این تعلیل، تسری آن به نکاح مرد با زن شوهردار و حرمت ابدی ناشی از آن نیز قابل تصور است. همچنین، در فقه امامیه، اگر کسی که بدهکار به دین مؤجلی است، بستانکار خویش را به قتل برساند، قتل مانع از حلول دین نخواهد شد. علمای فقه در تعلیل این حکم به مواجهه‌ی متناقض با مقصود نیز نظر داشته‌اند. [۲۵، ج ۱، ص ۷۶؛ ۲۲، ج ۲۳، ص ۲۱۵] برخی از فقهای امامیه، استناد به قاعده مزبور را در این فرع نپذیرفته و حلول دیون در این فرض را مستند به قاعده «الدیون المؤجلة تحل بموت من هی علیه» دانسته‌اند. همچنین، ایشان در این باره افزوده‌اند که مقتضای اجرای قاعده مقابله متناقض با مقصود در این فرض عدم حلول دیون است. [۳۰، ج ۱، ص ۶۱] شهید ثانی، ذیل روایتی که محمد بن مسلم از امام باقر (ع) نقل کرده و در آن إباق سبب بطلان تدبیر شمرده شده است [۴۰، ج ۸، ص ۲۶۴]، در بیان فرق میان ارتداد و إباق، از قول دیگران، می‌نویسد: «مولای برده در خدمتی که برده نسبت به وی ایفا می‌کند محتاج او است، از این رو، معصیت و تخلف او از مولایش با تحقق نقیض مقصودش مجازات می‌شود. اما، مولای آدمی - که خدای غنی باشد - از مجازاتی که درباره مرتد با نقیض مقصود وی محقق شود بی‌نیاز است.» [۲۱، ج ۱۰، ص ۳۹۹] شاید بتوان از این سخن چنین استفاده کرد که مقابله‌ی متناقض با مقصود، صرفاً در حقوق انسانی پایمال شده از سوی قاصد سوء انجام می‌گیرد و این نوع از مجازات و برخورد بازدارنده، درباره حقوق الهی که آدمیان زیر پا می‌نهند جاری نیست. فاضل هندی نیز به بطلان تدبیر عبد موبق اشاره کرده و آن را مستند به قاعده‌ی مقابله‌ی متناقض با مقصود نموده است. [۳، ج ۸، ص ۴۵۴] همچنین، در موردی که مورث اموال خویش را، پیش از مرگ، در قالب عقد بیع یا هبه، به یکی از وارثانش منتقل کند، به این منظور که دیگر ورثه را از ارث محروم نماید، با استناد به این قاعده، نقل اموال از وی پذیرفته نمی‌شود و عقود که آن را موجب شده است باطل قلمداد می‌شود. [۳۰، ج ۱، ص ۶۱] شهید اول، افزون بر شواهد فقهی مذکور، مثال‌های دیگری برای اعمال این قاعده‌ی فقهی ذکر نموده که به نظر می‌رسد در این باره، وی در صدد بیان شواهدی از فقه عامه برای

تفهیم صحیح قاعده‌ی معارضه‌ی به نقیض مقصود بوده است. [۲۶، ج ۱، ص ۲۸۰] این گزاره درباره‌ی برخی شواهد مطرح شده از سوی صاحب تحریر المجله نیز صحیح است. [ر.ک: ۳۰، ج ۱، ص ۶۱] از جمله‌ی مواردی که به این قاعده مستدل شده است، اثبات حق شفعه برای شریک است. [۲۶، ج ۱، ص ۲۸۰] همچنین، در صورتی که شخصی پس از شرب خمر یا نوشیدن ماده‌ای خواب‌آور و یا پرت کردن خود از بلندی، دچار جنون شود، قضای عبادات فوت شده‌ی در حال جنون بر او لازم است. [۲۶، ج ۱، ص ۲۸۱] نیز، در موردی که مستأجر اقدام به تخریب مورد اجاره نماید، به مقتضای قاعده مقابله‌ی متناقض با مقصود، خیار فسخی برای او متصور نخواهد بود. [۲۶، ج ۱، ص ۲۸۱] همچنین در جایی که کنیز، پیش از آمیزش زوج با او، به دست مولایش به قتل برسد، مهریه‌ی او ساقط خواهد شد؛ زیرا در این صورت مولای کنیز متهم است به این که به انگیزه‌ی اخذ مهریه از زوج، کنیزش را کشته است. [۲۶، ج ۱، ص ۲۸۰] در مجموعه فتاوی‌ای ابن‌ابی‌عقیل، ذیل مسأله‌ای در باب زکات، آمده است: «لو جعل الدنانیر و الدراهم حلیاً قبل الحول فرارا سقطت الزکاة عند أكثر علمائنا لانتفاء الشرط، و قال ابن‌ابی‌عقیل تجب فيه الزکاة مقابله بنقیض مقصوده کالقائل و المطلق؛ اگر کسی دینارها و درهم‌هایی را که مالک آن است، پیش از گذر یک سال از تملک آن، برای فرار از پرداختن زکات، زینت قرار دهد، نزد بیش‌تر علمای امامیه زکاتی بر او نیست. ابن‌ابی‌عقیل در این باره گفته است پرداختن زکات از باب مقابله‌ی با مکلف از راه نقیض مقصود وی واجب است، مانند قاتل و مطلق.» [۲۸، ص ۶۰] افزون بر مخالفت این رأی ابن‌ابی‌عقیل با دیدگاه مشهور علمای امامیه که گذشتن سال را یکی از شروط وجوب زکات ذکر کرده‌اند [نک: ۳۹، ج ۱۵، ص ۹۷؛ ۹، ج ۳، ص ۱۸۸]، تبیین آن ذیل مقابله‌ی متناقض با مقصود صحیح نیست. همچنین، اشتهاوردی این قاعده را درباره‌ی سقوط اعتبار اذن ولی در نکاح باکره، در صورتی که ولی بدون ملاحظه‌ی مصلحتی او را از ازدواج با کفو منع کند، به کار برده است. [۲، ج ۳۰، ص ۱۴۵] استعمال قاعده‌ی مزبور در این فرع فقهی از سوی فقیه‌ی دیگر استفاده نشده است که در جای خود قابل تأمل است.

## ۷. تحلیل و بررسی مجاری فقهی

با دقت در کلمات فقها و مجاری فقهی این قاعده، روشن می‌شود که در جملگی فروعاتی که فقهای امامیه این قاعده را به عنوان دلیل یا مؤید آن به کار برده‌اند عناصر

مشترکی وجود دارد. لازمه‌ی شناسایی این عناصر مشترک استقصا و بررسی موارد کاربرد آن در شریعت است. در این بخش به تحلیل موارد هفت‌گانه‌ی مشهور کاربرد این قاعده در عبارات فقها پرداخته می‌شود:

۷،۱. ابطال تدبیر ناشی از قتل مولا از سوی عبد مدبر؛ در این فرع، عتق هدفی است که عبد مدبر برای تعجیل در وصول به آن مرتکب قتل مولا شده است. از آن‌جا که برده‌ی مدبر برای رسیدن به این حق مشروع، راه نامشروع قتل مولای خویش را انتخاب کرده است، به حکم شرع حق آزادی از او سلب شده است. مقابله‌ی متناقض با مقصود در این فرض مشهود است.

۷،۲. سلب حق موصی‌له از مورد وصیت (موصی‌به) ناشی از قتل موصی از سوی موصی‌له؛ در این فرع فقهی، موصی‌له برای تعجیل در رسیدن به موصی‌به - که بر اساس وصیت موصی، موصی‌له پس از مرگ موصی مستحق آن خواهد بود - قتل مولا را مقصود خویش قرار داده است که هدفی است نامشروع. از این رو، شارع، به واسطه‌ی گزینش این راه نامشروع، دست وی را از وصول به آن حق کوتاه نموده و به مقابله‌ی با وی با نقیض مقصودش برخاسته است.

۷،۳. سلب حق بهره‌مندی جنسی مولایی که مالک دو خواهر است از خواهر اول، ناشی از آمیزش وی با خواهر دوم؛ هدف در این مسأله تمتع جنسی از خواهر دوم است که مشروعیت آن منوط به مرگ یا طلاق خواهر نخست است که مولا با وی آمیزش کرده است. اما، مولا برای وصول به این هدف - که امکان شرعی مشروعیت آن منتفی نیست - راهی نامشروع را برگزیده است و شارع مقدس در مقام مقابله‌ی با وی، حلیت آمیزش با خواهر نخست را تا زمان مرگ خواهر دوم یا طلاق وی از او گرفته است. با نظر به این فرع روشن می‌شود که مسلوب در آن، از جمله‌ی حقوق نیست، بلکه حکم حلیت استماتعات جنسی است که وضع و رفع آن در حیطة‌ی اختیار شارع است و امکان تسری آن به مجازات‌های تعزیری متصور نیست.

۷،۴. سلب میراث مورث مقتول از وارث قاتل؛ در این مسأله، مقصود وارث از قتل مورث رسیدن به سهم خود از میراث او بوده است. به عبارت دیگر، وی برای توصل به مقصودی مشروع، طریقی نامشروع را برگزیده است و همین امر سبب حرمان او از میراث گشته است. همان‌گونه که پیش‌تر در کلمات فقهای شیعه بیان شد، این مسأله از بارزترین امثله‌ی کاربرد قاعده‌ی مقابله‌ی متناقض با مقصود در فقه امامیه است. [نک:

۷.۵. اثبات میراث برای مطلقه به طلاق بائن در بیماری منتهی به مرگ شوهر؛ شوهر برای آن که همسرش از وی ارثی نبرد، وی را در بیماری منتهی به مرگ مطلقه‌ی به طلاق بائن می‌کند. به تعبیر دیگر، زوج برای توصل به هدفی که امکان مشروعیت آن تنها در فرض صحت طلاق بائن صحیح است، متمسک به طریقی می‌شود که صحت آن بعید است. این که در فرض مزبور، دو رکن صحت طلاق بائن، یعنی تحقق کراهت زوجه و بذل از سوی وی مهیا باشد در غایت بُعد است؛ بنابراین، به نظر می‌رسد حکم شارع به اثبات میراث برای زوجه، در این فرض، مستند به بطلان طلاق بائنی است که واقع شده است و تحت قاعده‌ی مقابله‌ی متناقض با مقصود قرار نمی‌گیرد.

۷.۶. تحریم مؤبد ناشی از ازدواج با زنی که در ایام عده‌ی طلاق رجعی است یا زن شوهردار؛ در این فرع، مرد برای رسیدن به مقصود نامشروع خویش که بهره‌مندی از بُضع آن زن است، متوسل به وسیله‌ای باطل شده است. انعقاد این عقد در ایام عده‌ی طلاق رجعی یا در زمانی که آن زن در عقد زوجیت دیگری است، سبب آن شده است که شارع به مقابله‌ی متناقض با مقصود وی بپردازد و بهره‌های جنسی وی از آن زن، برای همیشه، حرام گردد. همان‌گونه که در مورد سوم گذشت، اختیار سلب احکام شرعی ثابت در شریعت صرفاً در حیطة‌ی تصرف شارع است.

۷.۷. حلول دین ناشی از قتل مُدین؛ در این مسأله، دائن برای جلوگیری از حلول دین مرتکب قتل مُدین شده است. این اقدام وی در شرع مقدس مانعی بر سر حلول دین تلقی نشده است. باید توجه داشت که حلول دین در این فرض از جمله‌ی حقوق نیست، بلکه حکمی شرعی است و وضع و رفع آن به دست خداوند است. همان‌گونه که پیش‌تر نیز بیان شد، کاشف‌الغطاء ارائه‌ی حکمت مقابله‌ی متناقض با مقصود را در فرع مزبور نپذیرفته است. [۳۰، ج ۱، ص ۶۱]

با تأمل در این موارد، روشن می‌شود که تنها در موارد اول، دوم و چهارم ارکان و عناصر مشترک و قابل احصائی وجود دارد که می‌توان در تنقیح مناط اجرای این قاعده‌ی فقهی از آن بهره گرفت. بر این اساس، بایستی توجه داشت که در اجرای قاعده‌ی مقابله‌ی متناقض با مقصود، دو عنصر بنیادین وجود دارد: رکن اول مشروع بودن مقصود و هدفی است که مکلف برگزیده است و رکن دوم غیرمشروع بودن راهی است که برای تحقق آن هدف مشروع و دست‌یابی بدان انتخاب کرده است. البته، آگاهی مکلف به عدم مشروعیت طریق و تعمد وی در گزینش آن راه، همچنین، فقدان مانع

درباره‌ی سلب آن حق نیز در اجرای این قاعده - بر اساس مناط منقحی که از تحلیل مجاری آن به دست می‌آید - ضروری به نظر می‌رسد. در مسأله‌ی مذکور از سوی ابن‌ابی‌عقیل [۲۸، ص ۶۰]، مکلف از راه زینت قرار دادن دراهم و دنانیری که در تملک او است، می‌خواهد از توجّه تکلیف زکات به خود جلوگیری کند. به بیان روشن‌تر، مکلف می‌خواهد موضوع زکات درباره‌ی او منتفی شود و از این راه، حکم وجوب متوجه او نشود. روشن است که در این مسأله، نه عزیمتی درباره‌ی مقصود در میان است و نه راه برگزیده برای وصول به آن منهی‌عنه است. از این رو، دو رکن اجرای مقابله‌ی متناقض با مقصود مهیا نیست و چنان‌که مشهور نیز بیان داشته‌اند، مکلف مأمور به انجام تکلیفی نیست. نظیر این مسأله، سفری است که مکلف در پیش از ظهر روز ماه رمضان، به قصد فرار از وجوب روزه، انجام می‌دهد. در آن مسأله نیز، به این دلیل که سفر منهی‌عنه نیست، شارع مانعی در راه تحقق مقصود مکلف نمی‌نهد و - چنان‌که فقهای امامیه بیان داشته‌اند - روزه‌ی وی محکوم به بطلان نمی‌شود. [۴۰، ج ۳، ص ۶۰۳] همچنین، به نظر می‌رسد که حکم در بطلان تدبیر ناشی از اِباق مبتنی بر این قاعده نیست و مستند به روایتی است که محمد بن مسلم از امام باقر (ع) نقل نموده است. [۱۹، ج ۸، ص ۲۶۴] هر چند که این روایت ضعیف است، اما ضعف آن با عمل اصحاب، اجماع منقول و شهرت فتوای مزبور تدارک می‌شود. [۲۱، ج ۱۰، ص ۳۹۹] بنابراین، عدم انطباق معیارهای اجرای قاعده بر این فرع فقهی آسیبی به پایه‌های قاعده‌ی مقابله‌ی متناقض با مقصود نمی‌زند و لازم است استناد فقها به این قاعده در بطلان تدبیر از راه اِباق مردود شمرده شود. در موارد تحریم مؤبد خواهر نخست، تحریم مؤبد در نکاح با مطلقه‌ی رجعی در ایام عده یا نکاح با زن شوهردار، و حکم به حلول دین نیز حکم شرعی مسلوب است و در استدلال به آن باید پای ادله روایی را به میان آورد. همچنین، در مسأله‌ی برخورداری از میراث درباره‌ی مطلقه‌ی به طلاق بائن در مرض موت، عدم تسبب، ناشی از بطلان سبب و زوال تأثیر آن در مسبب است. بنابراین، پس از استقرا، بررسی و تحلیل مجاری فقهی این قاعده، چنین به نظر می‌رسد که مشروع بودن مقصود مکلف و جواز تکلیفی یا صحت وضعی آن شرط اجرای این قاعده است. از سوی دیگر، در اجرای قاعده، لازم است راهی که مکلف برای نیل به آن هدف و مقصود مشروع برگزیده است راهی غیرمشروع باشد. مراد از مشروعیت و عدم مشروعیت در این اشتراط، اعم از جواز و عدم جواز تکلیفی و صحت و بطلان وضعی است. همچنین، افزون بر مشروعیت حقی که

مقصود مکلف است و بطلان طریق وصول به آن، لازم است مقصودی که مکلف به روشی باطل در صدد احراز آن برآمده است، حقی از حقوق آدمیان باشد تا اسقاط و سلب آن از مکلف منع شرعی نداشته باشد و بتوان با گزینش راه باطل از سوی مکلف برای وصول به آن، نسبت به سلب آن حق از وی اقدام کرد. از این رو، قاعده مزبور در احکام و حقوق الهی جاری نمی‌شود، زیرا احکام شرعی و حقوق خداوند بر بندگان قابلیت اسقاط ندارند. از سوی دیگر، برای تکمیل مفاد این قاعده ضروری است شرطی دیگر به الزامات اجرای آن افزوده شود و آن این‌که نباید مانعی شرعی، عقلی و یا عرفی بر سر راه سلب حق از راه این قاعده وجود داشته باشد، به تعبیر دیگر، پیش از اجرای قاعده، جواز سلب آن حق از مکلف امکان‌سنجی و احراز شود. با این توضیحات روشن می‌شود که دلیل عدم اجرای قاعده در حق شفعه، بر خلاف اهل سنت، نیز عدم تحقق مناط اجرای آن است. البته، درباره‌ی مستأجری که برای رسیدن به حق فسخ اجاره، اقدام به تخریب مورد اجاره نموده است، سنجه‌های اجرای قاعده مهیا است و می‌توان آن را در شمار مجاری این قاعده جای داد و مستأجر را به نقض مقصودش کیفر نمود. [نک: ۲۶، ج ۱، ص ۲۸۱]

#### ۸. ادله و مستندات قاعده‌ی مقابله‌ی متناقض با مقصود

اگر چه اهل سنت، در تبیین مستندات این قاعده به آیات و روایات متعددی استدلال نموده‌اند، اما صراحت دلالت آن آیات بر مفاد این قاعده و صحت روایات با عرضی بر مبانی روایی شیعه محل تأمل است و پردازش تفصیلی آن منجر به تطویل پژوهش حاضر خواهد شد. در مقام تبیین مستندات و مدارک این قاعده در فقه شیعه می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۸.۱. ادله‌ی قرآنی: مفاد این قاعده را می‌توان از آیاتی چند از قرآن کریم استفاده نمود:  
 ۸.۱.۱. مهم‌ترین دلیل بر اصالت و صحت این قاعده‌ی فقهی آیه‌ی «وَلَا يَحِقُّ الْمُكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ (فاطر، ۴۳)» است. این آیه در صدد بیان سنتی از سنن الهی است که در هم در حوزه‌ی تکوین و هم در عرصه‌ی تشریح جاری است. در لغت، مکر و حيله مترادف قرار داده شده‌اند. [نک: ۶، ج ۲، ص ۸۱۹] برخی لغویان حيله را چنین تعریف نموده‌اند: «الحيلة ما أحيل به عن وجهه فيجلب به نفع أو يدفع به ضرر؛ حيله عبارت است از تغییر چیزی از صورت اصلی خویش، به منظور جلب منفعت یا دفع زیان.» [۲۶، ص ۲۵۱] با نظرداشت این معنای لغوی درباره‌ی حيله و توجه به ترادف معنایی آن با

واژه‌ی مکر، صدق آن بر گزینش راه نامشروع در مسیر رسیدن به هدف مشروع، روشن است. در مجرای قاعده‌ی مقابله‌ی متناقض با مقصود نیز مکلف طریقی باطل و ناموجه را برای جلب منفعتی برگزیده است، از این رو، می‌توان وصول به هدف مشروع از راه وسیله‌ی نامشروع را نوعی مکر دانست و آن را منطبق بر آیه‌ی مزبور تلقی کرد. در این صورت مقابله‌ی با متوسل به آن وسیله‌ی نامشروع از راه نقیض هدفش صحیح و مصادقی از مفهوم کلی «حَقِيقُ الْمَكْرِ بِأَهْلِهِ» خواد بود. از دیگرسوی، با عرضه شواهد اجتماعی این موضوع - فارغ از صدق یا عدم صدق عنوان مکر بر آن - بر مدلول آیه‌ی «وَلَا يَحِقُّ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ» (فاطر، ۴۳) نیز روایی و مشروعیت سلب این حقوق از مرتکبان تخلف در مسیر احراز و وصول به آن تأیید می‌شود.

۸،۱،۲. حکم قصاص را نیز شاید بتوان نوعی مقابله‌ی متناقض با مقصود برشمرد و آن را مؤیدی بر استواری این قاعده و صحت آن قلمداد کرد. پرواضح است که در بسیاری از موارد، قتل‌ها و جنایت‌ها ناشی از تصمیم نادرستی است که شخص نسبت به مانعی که در برابر منافع و اهداف مادی خویش یافته، برگزیده است. به تعبیر دیگر، در غالب مصادیق و نمودهای جنایات، این اقدام نوعی توسل به طریقه‌ی باطل، برای حفظ منافع موجود و دستیابی به منافع مقصود است. با امعان نظر در مثال‌ها و محامل عرفی که برای این قاعده می‌توان یافت، امکان تشبیه حکمت اجتماعی مجازات‌های مبتنی بر این قاعده و حکمت نهفته در آیه‌ی «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (بقره، ۱۷۹)؛ و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است، ای صاحبان خرد! شاید شما تقوا پیشه کنید.» نیز دور از ذهن نیست. همان‌گونه که در شریعت مقدس، تلاش برای بقای حیات و منافع مادی با تعدی به جان دیگران ممنوع است و شارع مقدس حکم به نقض مقصود مزبور و مقابله با قاتل و جانی، همسان با جنایتی که مرتکب شده‌اند نموده است - نیل به حقوق فردی و اجتماعی نیز با پایمال کردن دیگر حقوق و احکام روا نیست و راه حفظ نظام اجتماعی از این هرج و مرج و اختلال محتمل، مقابله‌ی متناقض با مقصود است. تعارض منافع و گوناگونی آن و گسترش بیش از پیش تعاملات و مواجهات اجتماعی، ضرورت بازخوانی، بازشناسی، تنقیح مناط و سنجه‌های اجرای این قاعده و تبیین شروط و مصادیق آن را می‌نمایاند.

۸،۱،۳: همچنین، توبیخ الهی بر نافرمانی یهودیان از منع صید در روز شنبه را می‌توان از ادله‌ی اثبات این قاعده تلقی کرد: «وَسُلِّمُوا عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ

إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حَيَاتُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (اعراف، ۱۶۳)؛ و از آن‌ها درباره‌ی [سرگذشت] شهری که در ساحل دریا بود بپرس! زمانی که آن‌ها در روزهای شنبه، تجاوز [و نافرمانی] خدا می‌کردند؛ همان هنگام که ماهیان‌شان، روز شنبه [که روز تعطیل و استراحت و عبادت بود، بر سطح آب،] آشکار می‌شدند؛ اما در غیر روز شنبه، به سراغ آن‌ها نمی‌آمدند؛ این چنین آن‌ها را به چیزی آزمایش کردیم که نافرمانی می‌کردند! بنا بر نقل قرآن کریم، اصحاب سبت، به سبب نافرمانی از حدود و قوانین الهی در روز شنبه، و شکار ماهی در آن روز که اقدامی ممنوع بوده است، مسخ شدند تا عقوبت کارشان را ببینند و عبرتی برای پرهیزکاران باشند. (بقره، ۶۵ و ۶۶) مقابله‌ی به نقیض مقصود و حرمان از نعمات مادی، در نتیجه‌ی سلوک طریق غیرمشروع، را می‌توان از این آیات استفاده نمود.

به نظر می‌رسد این قاعده نمی‌تواند مستند به دلیل روشنی از منابع روایی شیعه شمرده شود و آنچه که در این باره بیان شده است صریح در این معنا نیست.

۸،۲. بطلان مکتب ماکیاولیسم از دیدگاه شیعه: از نگاهی دیگر، این قاعده تأکیدی است بر خط بطلانی که اندیشه‌ی اسلامی بر تفکر ماکیاولیستی کشیده است و ابتدای بر اصالت منافع و اباحه‌ی وسائل نامقدس در راه هدف مقدس را مردود شمرده است. [نک: ۳۶، ج ۱۶، صص ۹۶-۱۳۴]

۸،۳. تمسک فقهای شیعه به این قاعده و ابتدای فروعی چند بر آن: استعمال این قاعده در کلمات فقهای امامیه، بدون آن‌که به باطل بودن آن اشاره‌ای نمایند و آن را از قبیل قیاس باطل و استحسانات ذوقی بشمرند، می‌تواند تأییدی بر اصالت و ریشه‌داری آن در فقه و صحت کاربرد آن در این دانش شمرده شود. البته، چنان‌که گذشت، صاحب جواهر، در ضمن بیان فتوای عدم ابطال تدبیر از راه قتل مولا، استدلال فقهای امامیه به این قاعده را مورد اعتراض قرار داده بود و آن را نوعی قیاس و استحسان ذوقی شمرده بود. [نک: ۳۹، ج ۳۴، ص ۲۴۴] اما، ایشان به کلامشان در این فرع فقهی ملتزم نمانده و در کتاب میراث، ذیل مسأله‌ی قتل مورث از سوی وارث، یکی از وجوه صحت سلب حق قاتل از ارث را مقابله‌ی متناقض با مقصود شمرده است. [۳۹، ج ۳۹، ص ۳۶] به نظر می‌رسد، با ملاحظه‌ی قرائن قرآنی و روایی و تحلیل مستندات و مجاری این قاعده و بررسی استعمال آن در استنباط‌های شرعی، می‌توان به نوعی تنقیح مناط قطعی در این باره دست یازید و ملاک اجرای آن را توسل به طریق باطل در راه وصول به حق دانست

که در این صورت می‌توان قاعده را به مواردی که ملاکات در آن مهیا است تسری داد. البته، وضع شروطی در این زمینه که راه را بر وقوع در مخالفت با اصول و قواعد شرعی ببندد، با استفاده‌ی از مجاری آن، الزامی است.

### ۹. جمع‌بندی، نتیجه‌گیری و پیشنهادها

قاعده‌ی معارضه‌ی متناقض با مقصود، قاعده‌ای است با دامنه‌ای وسیع و کاربردی گسترده. فراوانی مجاری این قاعده، بازخوانی و بازشناسی آن را بر پایه‌ی کاربست‌های آن در فقه اسلامی ضروری می‌سازد. انطباق آن بر سنن تکوینی الهی، وجود بسترهای وثیقی از کتاب و سنت برای اکتساب این قاعده بر آن، عدم تخالف آن با اصول و قواعد شرعی و التزام فقها به استفاده‌ی از آن در برخی فروع فقہی، نشان‌دهنده‌ی اصالت و استواری این قاعده و امکان توسعه‌ی بهره‌مندی از آن است. از این رو، می‌توان با الغای خصوصیت از موارد کاربرد این قاعده به استخراج مجرای آن پرداخت و مناطی منقح در این زمینه ارائه داد.

۹،۱. نتیجه‌گیری: پس از تحلیل مبانی قرآنی، روایی و فقہی این قاعده، می‌توان شروط چهارگانه زیر را در اعمال آن معتبر دانست و شاید بتوان ادعا کرد که قدر متیقن از اجرای این قاعده در کلمات فقہای امامیه، موضوعی است که این شروط چهارگانه در آن احراز شود: الف) مقصود حقی از حقوق فردی یا اجتماعی آدمیان باشد. ب) راهی که برای تحصیل و تحقق موضوع آن حق انتخاب شده است، راهی غیرمشموع باشد. روشن است که در این اشتراط، غیرمشموع بودن طریق اعم از تعلق عدم جواز تکلیفی یا بطلان وضعی به آن است. ج) مکلف با علم به بطلان طریق، عالمانه و متعمدانه، آن را برای حصول مطلوب خویش برگزیده باشد. د) سلب آن حق از سالک طریق باطل، منعی شرعی، عقلی یا عرفی نداشته باشد.

۹،۲. پیشنهادها: پس از بررسی این قاعده، مستندات و کاربردهای آن در فقه شیعه، دو پیشنهاد زیر قابل ارائه است:

۹،۲،۱. کاربست نقیض مقصود در مجازات‌های تعزیری: با تأمل در گستره‌ی مجازات‌های تعزیری، لزوم بازدارندگی این نوع از مجازات‌ها و بسط ید حاکم در وضع و تدوین آن، همچنین نظر داشت به موضوعات و مجالات نوپدید که می‌تواند بستر زایش جرم‌ها و تخلف‌هایی باشد که مجازاتی برای آن در نظر گرفته نشده است، می‌توان قاعده‌ی مقابله‌ی متناقض با مقصود را یکی از بنیادی‌ترین قواعد وضع و تعیین

مجازات‌های تعزیری تلقی کرد. قوانین مختلفی، مانند عدم استحقاق خسارت و دیه در تصادفات ساختگی و صوری، محرومیت از اشتغال و تحصیل ناشی از تخلف و تقلب در آزمون‌های استخدامی، اداری و آموزشی، منع ارتقای اداری، شغلی و علمی مسبب از تخلفات در این عرصه‌ها و تمسک به دست‌آویزهای باطل برای تحقق آن، محرومیت از تصدی مسئولیت‌ها و حق نامزدی در انتخابات به دلیل خرید آراء یا سایر تخلفات انتخاباتی، محرومیت از خدمات اجتماعی و اداری مستند به تخلف از شرایط احراز آن و جعل و تحریف اسناد، ابطال مجوزها و پروانه‌های مختلف خدماتی، صنعتی، کشاورزی و بازرگانی به جهت تخلف در مراتب و مراحل مختلف آن و محرومیت از مراحل و مراتب متعقب و ... را می‌توان به استناد این قاعده وضع کرد و با لحاظ عنصر بازدارندگی در معارضه‌ی متناقض با مقصود، امکان بروز این تخلفات در مسیر احراز این حقوق فردی و اجتماعی را به کم‌ترین میزان ممکن رساند.

۹،۲،۲. لزوم بازنگری در عنوان و تعریف قاعده: با دقت در شروطی که برای اجرای این قاعده‌ی فقهی بیان شد، روشن می‌شود که بیان این قاعده در قالب جمله‌ی «مَنْ اسْتَعْجَلَ الشَّيْءَ قَبْلَ أَوَانِهِ عُوِقِبَ بِحِرْمَانِهِ» که از سوی اهل سنت صورت گرفته است، چندان رسا نیست و جملگی شروط و الزامات اجرای این قاعده را در بر ندارد. از سوی دیگر، اشکال عمده‌ای که به این تعریف وارد است آن است که، نمی‌توان حکم به عدم جواز جمله‌ی موارد تعجیل در تحقق امری پیش از فرارسیدن زمان آن کرد. مثلاً درباره‌ی تعجیل در خروج از مجلس، پس از انعقاد معامله، به منظور سقوط خیار مجلس، از فقهای امامیه، منعی نرسیده است. از این رو به نظر می‌رسد تعبیر از این قاعده در قالب جمله‌ی خبریه‌ی «مَنْ أَرَادَ تَحْصِيلَ حَقِّ بَطْرِيْقَةٍ غَيْرِ مَشْرُوعَةٍ، يَقَابِلُ لَهُ بِنَقِيضِ مَقْصُودِهِ» به دلیل اشتغال بر شروط لازم در اعمال قاعده و انطباق بر کاربردهای آن در فقه امامیه، تعبیری بهتر باشد. به بیانی دیگر، تعبیر به مقابله یا معارضه‌ی متناقض با مقصود که در عبارات فقهای امامیه به کار رفته است، عنوانی است برای اشاره به این قاعده‌ی فقهی؛ و در مقام تعریف قاعده و تعبیر از آن در قالب جمله‌ای خبری، تعبیر مزبور از شیوایی و رسایی بیش‌تری برخوردار است. پیشنهاد می‌شود پژوهشگران عرصه‌ی فقه و قواعد فقهی، این تعبیر را در دستاوردهای علمی و پژوهشی خود به کار گرفته و نسبت به تبیین و تعریف مصادیق و فروع متعدد - که ممکن است با ابتدای آن و التزام به مفاد آن، به حکم آن دست یافته شود - اقدام نمایند.

## منابع

- [١]. قرآن كريم (ترجمه‌ی آيت‌الله مكارم شيرازي)
- [٢]. ابن دريد، محمد بن حسن، (١٩٨٨م)، جمهرة اللغة، اول، بيروت، دار العلم للملايين.
- [٣]. اشتهاردی، علی پناه، (١٤١٧ق)، مدارك العروة، اول، تهران، دار الاسوة للطباعة و النشر.
- [٤]. اصفهانی، محمد بن حسن، (١٤١٦ق)، كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، اول، قم، نشر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- [٥]. بحر العلوم، محمد بن محمدتقی، (١٤٠٣ق)، بلغة الفقيه، چهارم، تهران، منشورات مكتبة الصادق.
- [٦]. بکری، أبی بکر، (١٤١٨ق)، إعانة الطالبین، اول، بيروت، دار الفكر.
- [٧]. جوهری، اسماعیل بن حماد، (١٣٧٦ق)، الصحاح، اول، بيروت، دار العلم للملايين.
- [٨]. حلی، احمد بن محمد، (١٤٠٧ق)، المهذب البارع فی شرح المختصر النافع، اول، قم، نشر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- [٩]. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، (١٤١٣ق)، قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، اول، قم، نشر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- [١٠]. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، (١٤١٣ق)، مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، دوم، قم، نشر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- [١١]. حلی، محمد بن حسن بن یوسف، (١٣٨٧ق)، إیضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، اول، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
- [١٢]. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (١٤١٢ق)، مفردات ألفاظ القرآن، اول، بيروت، دار القلم.
- [١٣]. سیوری، مقداد بن عبدالله، (١٤٠٣ق)، نضد القواعد الفقهية علی مذهب الإمامية، اول، قم، نشر کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- [١٤]. سیوطی، عبدالرحمان بی أبی بکر، (١٤١١ق)، الأشباه و النظائر، اول، بيروت، دار الكتاب العلمية.
- [١٥]. شبر، سیدعبدالله، (١٤١٢ق)، تفسیر القرآن الکریم، اول، بيروت، دار البلاغة للطباعة و النشر.
- [١٦]. شربینی، محمد بن احمد، (١٣٧٧ق)، مغنی المحتاج، اول، بيروت، دار إحياء التراث العربی.
- [١٧]. صیمری، مفلح بن حسن، (١٤٢٠ق)، غایة المرام فی شرح شرائع الإسلام، اول، بيروت، دار الهادی.
- [١٨]. طباطبایی، سیدعلی بن محمد، (١٤١٨ق)، ریاض المسائل فی تحقیق الأحكام بالدلائل، اول، قم، مؤسسه آل البيت.
- [١٩]. طباطبایی، سیدمحمدحسین، (١٤١٧ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، پنجم، قم، نشر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- [٢٠]. طوسی، محمد بن حسن، (١٤٠٧ق)، تهذیب الأحكام، چهارم، تهران، دار الکتب الإسلامية.
- [٢١]. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی، (١٤١٠ق)، الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية، اول، قم، کتاب فروشی داوری.
- [٢٢]. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی، (١٤١٣ق)، مسالك الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام، اول، قم، مؤسسه المعارف الإسلامية.

- [۲۳]. عاملی، سیدجواد بن محمد، (۱۴۱۹ق)، *مفتاح الكرامة فى شرح قواعد العلامة*، اول، قم، نشر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- [۲۴]. عاملی، علی بن حسین، (۱۴۱۳ق)، *الوجیز فى تفسیر القرآن العزیز*، اول، قم، دار القرآن الکریم.
- [۲۵]. عاملی (کرکی)، علی بن حسین، (۱۴۱۴ق)، *جامع المقاصد فى شرح القواعد*، دوم، قم، مؤسسه آل البيت.
- [۲۶]. عاملی (شهید اول)، محمد بن مکى، (۱۴۱۴ق)، *غایة المراد فى شرح نکت الإرشاد*، اول، قم، نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- [۲۷]. عاملی (شهید اول)، محمد بن مکى، (؟)، *القواعد و الفوائد*، اول، قم، کتابفروشى مفید.
- [۲۸]. عسکری، حسن بن عبدالله، (۱۴۰۰ق)، *الفروق فى اللغة*، اول، بیروت، دار الآفاق الجديدة.
- [۲۹]. عمانی، ابن أبى عقیل، (؟)، *مجموعه فتاوى ابن أبى عقیل*، اول، قم، بی نا.
- [۳۰]. عمیدى، سیدعمیدالدین بن محمد، (۱۴۱۶ق)، *کنز الفوائد فى حل مشکلات القواعد*، اول، قم، نشر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- [۳۱]. کاشف الغطاء، محمدحسین بن علی، (۱۳۵۹ق)، *تحریر المجلة*، اول، نجف، المكتبة المرتضوية.
- [۳۲]. کلینى، محمد بن یعقوب، (۱۴۲۹ق)، *کافی*، اول، قم، دار الحدیث.
- [۳۳]. مازندرانی، محمدصالح بن احمد، (۱۳۸۲ق)، *شرح الکافی*، اول، تهران، المكتبة الإسلامية.
- [۳۴]. مجلسى، محمدباقر بن محمدتقى، (۱۴۰۳ق)، *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*، دوم، بیروت، دار إحياء التراث العربى.
- [۳۵]. مجلسى، محمدباقر بن محمدتقى، (۱۴۰۴ق)، *مرآة العقول فى شرح أخبار آل الرسول*، دوم، تهران، دار الکتب الإسلامية.
- [۳۶]. مصطفوی، حسن، (۱۴۳۰ق)، *التحقیق فى کلمات القرآن الکریم*، سوم، بیروت - قاهره - لندن، دار الکتب العلمیه - مرکز نشر آثار علامه مصطفوی.
- [۳۷]. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۶ش)، *مجموعه آثار شهید مطهری*، هفتم، تهران، صدرا.
- [۳۸]. مکارم شیرازى، ناصر، (۱۳۷۴ش)، *تفسیر نمونه*، اول، تهران، دار الکتب الإسلامية.
- [۳۹]. مناوی، محمد عبدالرئوف، (۱۴۱۵ق)، *فیض القدير*، اول، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- [۴۰]. نجفی، محمدحسن، (۱۴۰۴ق)، *جواهر الکلام فى شرح شرائع الإسلام*، هفتم، بیروت، دار إحياء التراث العربى.
- [۴۱]. یزدى، سیدمحمدکاظم، (۱۴۱۹ق)، *العروة الوثقى (المحشى)*، اول، قم، نشر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.



